

## زمان درنگ خدای

تهیه کننده: شیوا شکوری

عبارت «زمان درنگ خدای» (به اوستایی و پهلوی: *Zurvān ī dareyō xʷaδāt* یا *Zurvān dareghō-khvaδāta*) از مهم‌ترین مفاهیم کیهان‌شناسی مزدایی و به‌ویژه در مکتب زروانی است.

بیا بید قدم‌به‌قدم توضیحش دهیم:

۱. معنی واژه‌ها

• زمان / زروان (*Zurvān*) = زمان، یا نیروی بی‌کرانه‌ای که پیش از همه چیز بوده.

• درنگ‌خدای = «خودآفریده‌ی درازمدت» یا «زمان دراز خودزا».

پس ترکیب «زروان درنگ‌خدای» یعنی: «زمان بی‌پایان و خودآفریده» یا به تعبیر آزادتر: زمان بی‌کران که خودش آفریننده‌ی خویش است.

### جایگاه در اسطوره زروانی

در روایت زروانی (که بعدتر در دوران ساسانی میان برخی موبدان رواج یافت)، گفته می‌شود:

در آغاز زروان، خدای زمان بی‌کرانه، تنها بود و آرزو کرد فرزندی داشته باشد تا آفرینش را به او بسپارد. از این آرزو، اهورمزدا و اهریمن زاده شدند. یکی از نور، دیگری از تاریکی.

در این برداشت، زروان فراتر از هر دو است؛ یعنی حتی بر اهورمزدا نیز تقدم دارد. اما در متون مزدایی رسمی (مثل اوستا) این تفکر رد می‌شود، چون در آنها فقط اهورمزدا ازلی است.

۳. «زمان درنگ‌خدای» در برابر «زمان بی‌کرانه»

در متون پهلوی دو نوع زمان داریم:

«زمان بی‌کرانه» = ازلی، بی‌پایان، در جهان مینوی.

«زمان درنگ‌خدای» = زمان دنیوی، زمانی که پس از حمله اهریمن آغاز شد و پایان دارد.

۴. جمع‌بندی معنایی

وقتی می‌گویند: «با حمله اهریمن چیزی به نام زمان درنگ‌خدای پدید آورد»، یعنی از لحظه‌ی ورود شرّ و دگرگونی به هستی، «زمان محدود» آغاز شد. زمانی که در آن مرگ، تغییر، و گذر وجود دارد.

در واقع:

«زمان درنگ‌خدای» همان زمان تاریخی و تجربی ماست، در برابر زمان ازلی و جاوید مینوی.

اگر بخواهیم در فارسی امروزی بازنویسی کنیم، می‌شود:

«زمان درنگ‌خدای» یعنی «زمان محدود و خودآفریده‌ی جهان مادی که با ورود اهریمن آغاز شد».

واژه «وای» (Vāyu) از بنیادی‌ترین مفاهیم در جهان‌شناسی ایرانی است، و جالب اینجاست که معنای آن میان نیروی باد، فضای میان جهان‌ها و حتی خلا و تهیگی در نوسان است.

بگذار گام‌به‌گام بازش کنم تا مفهومش روشن شود:

#### ۱. ریشه‌ واژه

وای در اوستایی Vāyu است و از ریشه‌ هندواروپایی vā- به معنای وزیدن، دمیدن، جریان یافتن هوا می‌آید.

در سانسکریت هم همین ریشه را داریم: Vāyu خدای باد در وداهاست.

بنابراین در آغاز، وای = باد یا جریان هستی‌بخش بوده است.

#### ۲. وای در جهان مزدایی (اوستا)

در متون اوستایی، «وای» چهره‌ای دوگانه دارد:

• از یک‌سو وای نیک یا وای سپند (Vāyu spenta) است که نیروی زندگی، دم، حرکت و پیوند جهان‌ها را می‌سازد؛

• و از سوی دیگر وای بد یا وای انگره (Vāyu angra) است که نیروی جدایی، مرگ، و نابودی است.

به همین دلیل او در میانه‌ اهورمزدا و اهریمن قرار دارد — نه کاملاً نیک، نه کاملاً بد.

#### ۳. جایگاه هستی‌شناختی وای

در متون پهلوی، وای در میان دو جهان مینوی و گیتی قرار دارد.

به تعبیر فلسفی‌تر:

وای همان فضای میانی، یا «برزخ هستی» است؛

نه از جنس نور ناب، نه از جنس تاریکی مطلق.

از همین‌جاست که گاهی او را به معنای خلا، فضای تهی، فاصله، یا بُعد میان دو قلمرو می‌گیرند.

او نه زمین است، نه آسمان، بلکه همان چیزی است که میانشان جریان دارد. مثل «نَفَس» یا «باد میان دو دم».

#### ۴. «خلا» یا «تهیگی»

در اندیشه‌ زروانی و پس از آن در برخی تفسیرهای متأخر مزدایی، گفته می‌شود:

• جهان در آغاز پر از «زمان بی‌کرانه» و «نور مطلق» بود.

• با ورود اهریمن، شکافی میان نور و تاریکی پدید آمد.

• این شکاف، فضای میان دو قطب هستی است و آن را «وای» می‌نامند.

پس «وای» در این معنا خود تهیگی است؛ خلایی که میان دو نیرو ایجاد شده و در آن حرکت، نفس، و گذر امکان‌پذیر می‌شود.

به تعبیر فلسفی‌تر:

وای همان میدان امکان است؛ جایی که نور و تاریکی در تماس‌اند.

یعنی تهی، اما زنده

یعنی خلا، اما پر از نیرو و جنبش.

۵. چهره‌های مختلف وای در متون ایرانی

• در اوستا: ایزد باد، نگهبان مرگ و زندگی و داور میان دو نیرو.

• در بندهشن: مرزی میان آفرینش اهورمزدا و تاریکی اهریمن.

• در ادبیات عرفانی بعدی (مثل آثار سهروردی): «هوای میان دو عالم» یا «نفس رحمانی» که از او، هستی زاده می‌شود.

### خلاصه ساده

«وای» نیرویی است که هم باد است و هم خلا، هم فاصله است و هم پل میان دو جهان. تهی است، اما سرچشمه حرکت و حیات.

«وای، نماد تُهیگی و فضای میان دو جهان است»

اصطلاح جانش را بر باد داد از همین جا می‌آید که ایرانیان قدیم اعتقاد داشتند که جان بعد از مرگ، نفسش را به باد می‌سپارد.

### باد در زبان و فرهنگ ایرانی

در فارسی باستان و اوستایی، واژه «وای / وایو» (Vāyu) هم‌ریشه با واژه‌های مربوط به نفس، دم و زندگی است.

در بسیاری از زبان‌های هندواروپایی، یک ریشه برای «باد» و «جان» وجود دارد. مثلاً:

• در اوستایی: vā (وزیدن)، vāyu (باد و جان)

• در سانسکریت: prāṇa = نفس حیات

• در یونانی: pneuma = دم، روح

• در عبری و عربی هم همین الگو دیده می‌شود: ruah / rūh = باد، روح.

بنابراین، از دید کهن، جان = نفس = باد درون تن بوده است.

وقتی این باد از بدن بیرون می‌رفت، یعنی زندگی پایان می‌یافت.

### ۲. باور ایرانیان باستان

در اسطوره‌ها و متون پهلوی آمده که:

انسان با دمیدن «نفس مینوی» (وای سپند) زنده می‌شود و هنگام مرگ، همان نفس به جهان مینوی باز می‌گردد.

یعنی مرگ، بازگشتِ بادِ درون به بادِ مینوی است.

در «بندھشن» و «دادستان دینیک» نیز آمده که نفسِ انسان پس از مرگ از بدن جدا می‌شود و در هوای میان زمین و آسمان (قلمرو وای) می‌ماند تا داوری شود.

### ۳. پیوند با تعبیر ادبی

عبارت‌هایی چون:

• «جانش بر باد رفت»

• «جان را به باد داد»

• «بر باد شدن عمر»

ریشه در همین تصور دارند که باد همان جان است. وقتی جان از بدن برود، گویی باد از تن رها شده. یعنی مرگ.

در شعر فارسی هم این معنا بارها تکرار شده:

«بر باد رفت جانم از آن چشم نازنین»

یا

«چو باد شد جانم ازین درد بی‌درنگ»

در هر دو، «باد» استعاره از جان است و «بر باد دادن» یعنی فدا کردن جان یا از دست دادن آن.

### جمع‌بندی

اصطلاح «جانش را بر باد داد» از همان ریشه کهن می‌آید که جان، دم یا بادِ درون است و مرگ یعنی رها شدن آن باد از تن.

در باور ایرانیان باستان، این باد (وای) به قلمرو مینوی بازمی‌گردد، یعنی همان‌جا که روح از آن آمده بود.